

# تَفَسَّرَ الْبَاطِنُ

يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ  
مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ  
مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

پرتال جامع علوم انسانی

تفسیر

این آیه که

همانند دو قسمت

قبلی از دستنویسهای استاد

بوده و تاکنون چاپ نشده، بیشتر به

ولایت اهل بیت پیامبر اسلام ﷺ پرداخته و

دلالت ظاهری آن را با نشانه‌هایی ثابت می‌کند.

در این راستا دلیلهای عقلی، روایی و تاریخی آمده و به گونه‌

گسترده روایت غدیر خم نقل گردیده است. نقل روایت غدیر خم از

طریق شیعیان و اهل سنت، بر ویژگی این تفسیر افزوده است. مرحوم

آیه الله حایری، در آخر این نوشته تفسیری، گوشه‌هایی از

ناخوشی مخالفان و منافقان را از ولایت اهل بیت ﷺ و

توطئه‌های آنان بیان داشته و روضه‌های

حضرت زهرا ﷺ در دست‌نوشته

آورده‌اند که در پی‌نوشتها با

علامت \* آمده‌است.

«آفاق نور»

﴿يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

### ترجمه آیه

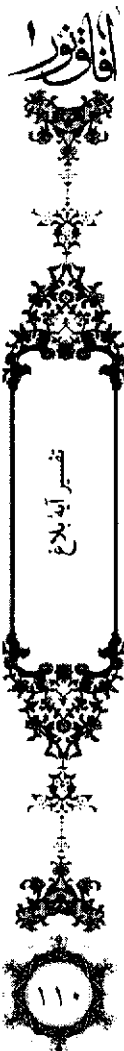
[ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگارت به تو فرو فرستاده شده - به مردم -، برسان و اگر - این کار را -، انجام ندهی، پس رسالت و پیامبریت را نرسانده‌ای و خداوند تو را از - آسیب احتمالی -، مردم نگهداری می‌کند، همانا خداوند کافران را هدایت نمی‌کند].

### دلالة ظاهري آية بر ولایت اهل بیت علیهم السلام گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در این دلالت سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول - مقصود این نیست که شما باید تمام احکام نازل شده را برسانی و اگر هیچ‌یک از آنها را نرسانی، رسالت را تبلیغ نکرده‌ای، برای این که قضیه «وان لم تفعل» قضیه ضروری می‌شود، یعنی: کسی که عنوان رسول دارد، وظیفه‌اش رساندن و تبلیغ احکام است و امر دوباره به رساندن احکام برای این کس فایده ندارد و حمل بر تاکید کردن این امر هم خلاف ظاهر است.

احتمال دوم - مقصود این نیست که بطور کلی بفرماید: ای پیامبر و رسول؛ شما نباید فروگذار کنی و حکمی از احکام را تبلیغ نکنی و اگر قسمتی از وحی الهی را نرساندی، مانند این است که اصلاً وحی الهی را به مردم نرسانده‌ای و این احتمال، گرچه باطل بودنش



مانند قبلی روشن نیست، ولی با کمی دقت مشخص می شود، چون اولاً: مناسب بود که فقط نسبت به گذشته نباشد، بلکه بطور کلی بفرمایید: «یا ایها الرسول بلغ جمیع ما یوحی الیک» و ثانیاً: اگر مقدار یا اندکی از کاری انجام نشده باشد، نفی تمام آن کار نیکو نیست، مثلاً گفته شود: اگر اندکی از بدهی خودت را ندادی، هیچ بدهی خودت را نداده ای، یا اگر یک قطره از این حوض کم شود، این حوض هیچ آب ندارد و از لحاظ مبالغه که نفی ادعایی باشد نیز نیکو نیست.

احتمال سوّم - به جهت درست نبودن آن دو احتمال، احتمال سوّم یقینی است و آن این که مقصود، حکم معین معهودی است که بنا بر سه نشانه، ولایت اهل بیت علیهم السلام است: نشانه اول - تاخیر در ابلاغ، برای آن که بعد از فرض نزول از جانب پروردگار، حکم تمام بوده و محذور در ابلاغ است و حکمی که در ابلاغ آن محذور باشد، جز ابلاغ ولایت چیز دیگری نیست، زیرا درست است که اصل تبلیغ، رسالت و مبارزه با مشرکان و برانداختن عقاید کهن و مخالفت قهری با ریاستهای پوшالی - که روی اساس و پایه دین گذشته بوده است - و جنگ، جدال، کشتار و نفی بلد - که لازمه قیام به دین اسلام و مستلزم القای ریاستهای امثال ابی سفیان و بزرگان یهود اطراف مدینه و کشتن عده ای از سرکشان بوده است -، محذورات دارد؛ اما اگر این سنخ محذورات مقصود باشد، اصلاً باید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیر بار رسالت نرود، مگر حق متعال از اول قول محافظت مرحمت فرماید، مانند: سوء قصد به جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لیلۃ المبیت؛ پس باید ابلاغ این حکم بستگی به یک محذور و ناراحتی مخصوص - غیر آن محذور مخالفت کفار و مشرکان -، داشته باشد که جز ترس از مسلمانان ظاهری نیست و ترس از مسلمانان ظاهری - منافقان - چند گونه بود: نخستین گونه - ترس از این که بگویند: پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد سلطنت را در خاندان خود متمرکز فرماید و این را دلیل می گیرند بر این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز «نعوذ بالله» جز سلطنت خواهی، انگیزه دیگری ندارد و نشانه های روشنی که از وجود مبارکش مشاهده شده است را حمل بر سحر کنند؛ چنانچه قوم فرعون نسبت به موسی و هارون می گفتند: ﴿ان هذان لساحران یریدان ان یخرجا کم من ارضکم بسحرهما﴾، «هر آینه این دو جادوگرند، می خواهند شما را از زمینتان با جادویشان بیرون کنند» ۲.

دومین گونه - قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه خود را کاملاً نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام انجام دهد، او را بکشند.

سومین گونه - وعده نصرت و یاری و کفایت شرکفار و مشرکان را حق متعال به او عنایت فرموده، ولی مکلف است جان خود را از رفقا و اصحاب خود محافظت کند.

خلاصه: وجود یک نوع ترس و ملاحظه کاری به ویژه در ابلاغ این حکم خاص، روشن است و چیزی جز، ابلاغ ولایت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام به نظر نمی رسد.

نشانه دوم - فرمایش حق متعال است که می فرماید: «خدا تو را از شر مردم محافظت خواهد فرمود». اگر تاخیر در ابلاغ نبود، همین جمله دلیل قاطع بر این بود که موضوع، شایسته ملاحظه و مراقبت برای پیامبری می باشد که با مشرکان جنگها کرده است. کما این که اگر این جمله نبود - همان تاخیر -، دلیل برای همین مطلب بود. البته حق متعال به وعده خود وفا فرمود و اساس آن اتهام، از مغز آنها بیرون رفت و احترام به اصل دین و نبوت را واجب ظاهری خود می دانستند، ولو به تصور این که حکومت آنها بر دین استوار شده است. آری اگر امیرالمؤمنین علیه السلام از همان اول، شروع به نبرد می کرد، احتمال انکار اساس دین و پایه گذاری حکومت بر اساس شاهنشاهی، از طرف آنها داده می شد که سه دلیل برای این احتمال وجود دارد:

دلیل اول - ترس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از نفوذ اتهام بیشتر می باشد.

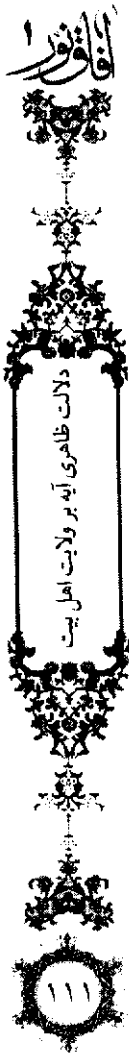
دلیل دوم - اشاره سوره کوثر به مطلبی است که عده ای خرسند بوده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت، دیگر فرزند پسر ندارد تا دعوت او را دنبال کند و خود به ریاست می رسند، یا (لا اقل) ریاست خاندان او بر سر آنها سایه افکن نیست و با این جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از خود امامت را در خاندان خود بیفکند، کاملاً مخالف بودند. داستان ابوسفیان که (علی الظاهر) در موقع خلافت عثمان گفت:

«تلقفوها تلقف الکرة»، [خلافت را همانند توپ در دست بگیرید] ۳.

همچنین داستان عقبه و معاهده ای که در خانه کعبه نمودند - همه و همه -، دلیل بر وجود چنین ترس و هراسی بوده است.

دلیل سوم - خداوند در سوره مائده می فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا...﴾، [ای پیامبر؛ شتابان رفتن به طرف کفر آنانی که به ظاهر ایمان آورده و دلپایشان ایمان ندارد، تو را ناراحت و غمگین نکند و نیز از جهودان...] ۴. فخر رازی می گوید:

«در تمام قرآن همین دو آیه می باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول خطاب فرموده است.» ۵



و چنین به نظر می‌رسد که مقصود این است: (ای کسی که منصب رسالت داری، در ادای این منصب به واسطه تندرویهای در کفر که از مسلمانان ظاهری مشاهده می‌کنی، سست نشو و این حزن و اندوه، باعث سستی در ابلاغ نگردد) و خیلی مناسب است که این آیه شریفه نیز هماهنگ با آیه مورد بحث باشد.

بنابراین، از آیه‌ها، روایتها و تاریخها بطور قطع روشن می‌شود که عدّه زیادی با خلافت امیرالمؤمنین و فرزندانش علیهم‌السلام مخالف بودند و معلوم است که داستان ستم به حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام روی همین اساس بوده است.

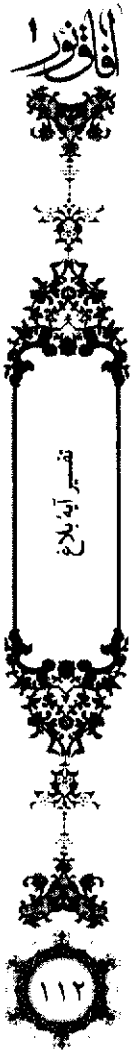
در روایت معتبری از حمّاد، از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده که آن حضرت از پدرشان و ایشان از جابر نقل کرده‌اند:

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سه روز قبل از وفات به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«سلام عليك يا أبا الریحانتین اوصیک بریحانتی من الدنیا فعن قليل ینهدرکناک واللّه خلیفتی علیک فلما قبض رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قال علی علیه‌السلام هذا أحد رکنی الذی قال لی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فلما ماتت فاطمة علیها‌السلام قال علی علیه‌السلام هذا الرکن الثانی»، [سلام بر تو ای پدر دو گل خوشبوی؛ تو را به گل خوشبوی از دنیایم سفارش می‌کنم. اندک زمانی دو ستون و پایه تو باید ازند - بزودی خراب می‌شوند - و خداوند خلیفه من بر توست، پس چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رحلت فرمود، حضرت علی علیه‌السلام فرمود: این یکی از آن دو ستونی بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من فرمود، پس چون حضرت فاطمه علیها‌السلام به شهادت رسید، حضرت علی علیه‌السلام فرمود: این رکن دوم بود] <sup>۶</sup>.

این که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سفارش فاطمه علیها‌السلام را نکرد - شاید - برای این بود که می‌دانست عمر او به سر آمده و دیگر احتیاجی به سفارش ندارد و - شاید - برای این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست بسته خواهد بود و در آن شرایط و موقعیت ویژه و نیز ملاحظه تکلیف الهی، نمی‌تواند کاری برای زهرا علیها‌السلام انجام دهد، بلکه خود سفارش حسنین علیهما‌السلام به ایشان - شاید -، اشاره‌ای باشد که آنها بی‌مادر خواهند شد و رکن دوم بودن حضرت فاطمه علیها‌السلام - در روایت - به دو علت است: اول - این همه ستمگری برای خرد کردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. دوم - کینه‌هایی در دل‌هایشان از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته‌اند. \*

نشانه سوم - جمله «وإن لم تفعل فما بلغت رسالته» می‌باشد و شرح آن به قرار زیر است: هیچ یک از احکام اسلام - مانند: شک و سهو در نماز، یا خصوصیات حج و

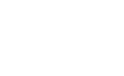
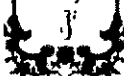
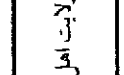
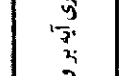
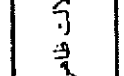
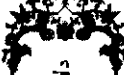


غیره-، شایستگی آن را ندارد که اگر حکمشان بیان نشود، تبلیغ اصل رسالت پیامبر ﷺ شده باشد- حتی جهاد-، زیرا مثلاً در دین مسیحیت که جهاد نیست، در حکم این نمی باشد که اصل دین مسیحیت وجود ندارد. با توجه به این که جهاد، از اول بوده و مردم جزیره العرب، آماده برای جنگ بوده اند و فقط ولایت و خلافت است که به واسطه او احکام الهی گسترش پیدا کرده و در صورت مشخص نشدنش اصل رسالت دچار مشکل می شود، چون قرآن که کتاب دعوت است و احکام عملی- بطور کلی- در آن کتاب شریف ذکر شده است و سنت پیامبر اکرم ﷺ نسبت به خیلی از احکام نارساست، برای این که معلوم نیست، یا آن که مورد ابتلا نبوده تا پرسیده شود و به همین جهت علمای اهل سنت مجبورند که اولاً: گفته هریک از اصحاب را قبول کرده و حجت بدانند، ولو زمان اندکی صحابه پیامبر ﷺ بوده باشد و ثانیاً: برای دلیل آوردن؛ به قیاس، استحسان و گمان اعتماد کنند، با این که قرآن کریم می فرماید: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾، [همانا گمان هیچ چیزی از حق و درستی را به دست نمی دهد]. [۷] و در این راستا، حیثیت اسلام را خلفای بحق پیامبر ﷺ حفظ فرمودند؛ امیرالمؤمنین ﷺ با سفارش خود در زمان خلفا و با جنگ و جهاد خود در زمان حکومت ظاهریش، امام حسن ﷺ با صلح خود با معاویه، امام حسین ﷺ با مخالفت خود با بنی امیه که حکومت صددرصد ملوکی را از بین برده و خون مقدس ایشان جوشید تا آن که بساط حکومت بنی امیه و بنی مروان را- که موجب زوال اسم اسلام بود- از بین برداشت. امام باقر، امام صادق و دیگر امامان ﷺ با بیانات خود، از عقاید فاسد موجود در امت اسلامی- مانند: جبر و تفویض و اعتقاد به این که حق متعال جسم است-، جلوگیری کردند. اضافه براینها، همین که پیامبر اکرم ﷺ تبلیغ فرمود و موضوع از لحاظ دلیل کاملاً محکم و متین شد، زمینه برای قبول اهل حق آماده گردید. شاید در زمان عمر، نوعاً خیال می کردند که بکلی دستگاه خلافت اهل بیت رسول الله ﷺ برچیده شد. چنانچه مطابق نقل ابن ابی الحدید:

«عمر از ابن عباس سؤال می کند که آیا هنوز فکر خلافت در خاطر پسر عموی شما هست؟ یا خود ایشان هم بکلی منصرف شده است.»

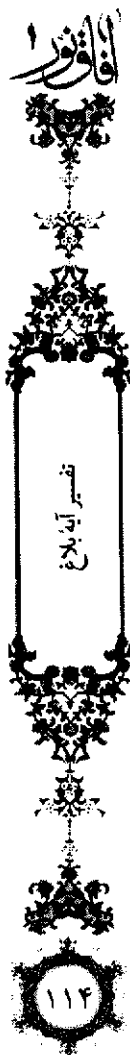
تا آن که خدا خواست و امیرالمؤمنین ﷺ به خلافت رسید و دو مرتبه خاطره خلافت حقیقی اسلامی را تجدید فرمود و حتی در زمان امام باقر و امام صادق ﷺ هم خیال نمی شد

الفائز



که مذهب شیعه، مذهبی می‌شود که تن به تن تمام مذبهای اسلامی بزند و با مجموع آنها هم‌مطراز باشد و مملکتی به عنوان مملکت شیعه ایجاد گردد، ولی شد و هنوز هم قابل گسترش است، به شرط این که علما و مبلغان شیعه، دستور قرآن را در دعوت به راه خدا از قرآن فراگیرند که قرآن می‌فرماید: ﴿أدع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي أحسن﴾، [با حکمت - گفتار درست و استوار -، درایت و پند دادن نیکو - مردم را - به راه پروردگارت فراخوان و با آنها برخورد و بحث نیکو داشته باش] <sup>۸</sup>. مقصود از حکمت، مطلب منطقی مفید و مقصود از (مجادله بالتي هي احسن)، اختیار الأحسن فالأحسن است. در مقام مجادله - چند مورد معتبر - در همین عصر می‌دانم که بعضی از اهل علم سنی (به واسطه کتاب مراجعات مرحوم سید شرف‌الدین (تغمده الله برحمته و غفرانه) یا به واسطه مطالعه تفسیرهای اهل سنت - که در باره آیه مباهله، آیه تطهیر و همین آیه می‌باشد)؛ از منطق حق و محکم اهل حق باخبر شده و به مذهب شیعه گرایش پیدا کرده‌اند و با کمال صداقت و راستی، موفق به قبول این مذهب و دوری جستن شدید از غیر آن شده‌اند و اینها غیر از ملاحظه آخر کار است که - مطابق روایات متواتره - حکومت روی زمین با امام زمان (عجل الله فرجه) خواهد بود. اگر کسانی حالا باور ندارند، مانند این است که در صدر اسلام هم باور نمی‌کردند که مثلاً: آمار شیعه، حدود صد میلیون بشود و نیز همه اینها غیر از برکتهای غیبی است که مسلماً از طرف خلیفه زنده خدا «ادام الله ظلالة و متعنا الله ببقائه الشريف و سلام الله عليه و علی آبائه الطاهرين» به جانهای آماده می‌رسد، که این خود شرح جداگانه‌ای لازم دارد.

فهمیدن این مطلب که وضع مملکت اسلامی تا هزاران سال دیگر مربوط به ولایت است و این موضوع جنبه حیاتی برای میلیون میلیون بشر آینده داشت، درخور فهم هرکس نبود، این مطلب را امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهم السلام درک می‌کردند و لذا فاطمه علیها السلام از انحراف مسلمانان از مدار حق بسیار ناراحت بود. در این باره، مثال سطح پایینی وجود دارد، به این گونه که فرض کنیم: تمام برق یک مملکت صد میلیونی، مربوط به یک پریز است، که اگر تخلف شود و اشتباهاً به جای دیگری وصل گردد، همه سیمها آتش گرفته و تمام مملکت را - از ده و شهر - آتش سوزی فرامی‌گیرد. این مطلب را فقط یک یا دو نفر کارشناس می‌دانند و دیگران به جهت ناآگاهی، به پریز اشتباهی وصل می‌کنند.





## دلالت آیه شریفه بر ولایت اهل بیت علیهم السلام با استفاده از روایتهای

روایت غدیر خم به نقل از مرحوم میر حامد حسین هندی و علامه امینی (ره) روایتهایی درباره این آیه بیان شده که مهمترین آن حدیث غدیر خم می باشد. مرحوم آیه الله سید میرحامد حسین هندی (تغمده الله برحمته و غفرانه) می فرماید:

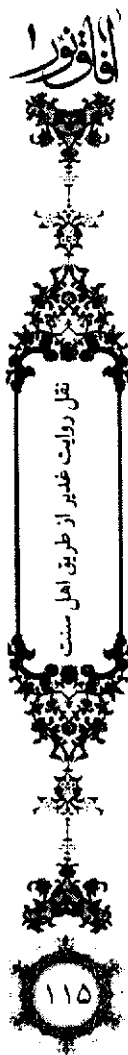
«ابن عقده - که یکی از علمای بنام اهل سنت است -، کتاب مستغنی<sup>۹</sup> در تمام راههای حدیث غدیر در سال سیصد و سی هجری قمری تألیف کرده است. کتاب مذکور - که در آن دستنویس شیخ طوسی (ره) و گروهی از بزرگان اسلام بوده است -، در نزد سید بزرگوار علی بن طاووس موجود بوده و ابن طاووس (ره) در کتابش به نام «الطرائف فی معرفة المذاهب» آن را توصیف فراوان کرده است. ایشان [ابن عقده] نقل حدیث غدیر را به بیش از صد و بیست نفر از صحابه نسبت داده که نام حدود صد نفر آنها را آورده است»<sup>۱۰</sup>.

مرحوم امینی (قدس الله نفسه) این حدیث را در کتاب «الغدیر» از صد و ده نفر از اصحاب - با ذکر نام آنها - نقل فرموده است<sup>۱۱</sup> و ما در بیان اصل حدیث شریف غدیر نمی باشیم و مورد بحث ما، آیه شریفه است. مرحوم امینی (طاب ثراه) با استناد به سی کتاب اهل سنت فرموده: آیه شریفه مورد بحث، برای تبلیغ در غدیر خم وارد شده است<sup>۱۲</sup>. در این جا قسمتی از نقل یکی از کتابهای اهل سنت و قسمتی از نقل یکی از کتابهای شیعیان دوازده امامی را به خواست خداوند متعال آورده و از او درخواست توفیق و به او توکل می کنیم.

### نقل روایت غدیر از طریق اهل سنت

در کتاب «الغدیر» از ابوجعفر، محمد بن جریر الطبری نقل می کند که می گوید:

«زید بن ارقم گفت: موقعی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجة الوداع در غدیر خم نزول اجلال فرمود، هنگام ظهر و هوا بسیار گرم بود (بنابر تحقیق آقای شعرانی در حدود نوروز بوده است). دستور داد که محل درختهای بزرگی که در آن جا بود آماده کردند و بانگ نماز جماعت برپا شد. ما همه جمع شدیم و ایشان خطبه رسایی ایراد فرمود. پس از آن فرمود: حق متعال این آیه را به من فرو فرستاده است ﴿بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ - الی قوله تعالی - وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ و جبرئیل از طرف پروردگرم به من



امر فرموده است که در همین محضر بایستم و هر سفید و سیاهی را آگاه کنم که علی بن ابی طالب علیه السلام برادر، وصی، جانشین و امام (پیشوای) بعد از من می باشد. تا آن که می فرماید: ای گروههای پراکنده مردم، متوجه باشید؛ خدا او را برای شما به عنوان ولی و پیشوا برافراشته است و اطاعت او را بر همه واجب کرده است. هر حکمی می کند، نافذ است. فرمایش، گفتار و گذر او حجت است. کسی که با او مخالفت کند، ملعون و از رحمت حق متعال به دور می باشد و کسی که او را تصدیق کند، مورد رحمت الهی است. تا آن که می فرماید: امامت پس از او در فرزندان من - که از صلب او هستند - تا روز قیامت پایدار است و باز می فرماید: کسی که مخالفت او را بکند، ملعون است. گفتار من از جبرئیل می باشد که او از طرف خدا وحی فرموده است: (هر فردی باید اندیشه فردای خود را بنماید)، ﴿فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ ۱۳ تا آن که می فرماید: ای گروه های مردم؛ به خدا و رسول او و آن نوری که با او نازل شده است ایمان بیاورید. تا آن که می فرماید: آن نور از جانب حق متعال در من است؛ پس از آن در علی و پس از آن در نسل علی، تا قائم مهدی علیه السلام « ۱۴.

### نقل روایت غدیر از طریق شیعیان

در تفسیر «علی بن ابراهیم» پس از ذکر آیه شریفه، تا ﴿مَنْ رِبِّي﴾ می گوید: «این آیه درباره علی علیه السلام نازل گردیده است و سپس باقی آیه را تا ﴿مَنْ النَّاسِ﴾ می آورد و می گوید: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از حجة الوداع - سال دهم هجری قمری - خطبه ای در منا ایراد کرده و پس از حمد و ثنای الهی مسایل کلی بسیار ارزنده ای از دستورات اسلام را بیان فرمودند و مکرر در میان بیاناتشان می فرمودند: (ألا هل بلغت أيها الناس؟ قالوا: نعم. قال: اللهم اشهد) و در ضمن این خطبه است که می فرماید: (لا يحل لامرء مسلم دم امرء مسلم وماله الا ما اعطاه بطيبة نفس منه) در بین خطبه متوجه طرف راست شده و مقداری ساکت بودند، پس از آن فرمودند: (ان شاء الله، او علی بن ابی طالب)».

اگر عبارت اشتباه نباشد، شاید مقصود این باشد: در مذاکره با طرف راست که با امین وحی بوده است؛ او دستوری از طرف حق متعال می دهد - که خودش یا علی انجام می دهد - پیامبر صلی الله علیه و آله جواب می دهد: به خواست خدا، خودم انجام می دهم، یا علی

انجام خواهد داد و امکان دارد که مبارزه با منافقین باشد. والله العالم.

«پس از این حالت فرمود: (الا وانی قد ترکت فیکم امرین ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی فانه قد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض الا فمن اعتصم بهما فقد نجی ومن خالفهما فقد هلک الا هل بلغت؟ قالوا: نعم. قال: اللهم اشهد»، [ریختن خون مسلمان برای مسلمان حلال نبوده و نیز گرفتن مالش حلال نیست مگر به دلخواهش باشد. سپس فرمود: آگاه باشید؛ همانا دو چیز را در بین شما گذاشتم - کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هستند -؛ اگر آن دو را دریابید، هیچگاه گمراه نمی شوید. هر آینه، لطیف آگاه به من خبر داد که این دو از هم جدا شدنی نیستند تا وارد به حوض کوثر شوند. آگاه باشید؛ هرکس به این دو درآویزد، رستگار شده و هر که با آن دو در افتد، نابود خواهد شد. آگاه باشید؛ آیا به شما رسانده و ابلاغ کردم؟ مسلمانان گفتند: آری. فرمود: خدایا؛ تو گواه باش] ۱۵.

در قسمت دیگر این خبر نقل می کند:

«در آخرین روز از روزهای تشریق ۱۶ که خداوند ﴿اذا جاء نصر الله والفتح﴾ را نازل فرمود، پیامبر ﷺ اظهار داشت: من خبر مرگم را دریافت داشتم.»

ظاهر سوره شریفه این را می رساند: کاری که به تو از عالم غیب محول شده بود - اسلام را به جریان بیندازی و به حدی برسد که مردم، گروه گروه به اسلام متوجه شوند - جمع شد و تو دیگر متوجه خدا باش و از او طلب آموزش کن، یعنی: دیگر بار سفر آخرت را ببند و کاملاً متوجه خودت و خدای خودت باش. دیگر «سیر من الحق الی الخلق» شما به پایان رسیده و اینک شایسته است که «سیر من الخلق الی الحق کنی».

«پس از بانگ نماز جماعت در مسجد خیف، فرمود مردم جمع شدند، سپس حمد و ثنای حق متعال بجا آورد؛ (ثم قال: نصر الله امرئاً سمع مقالتي) و برخی از دستورات بسیار باارزش و جاودانی اسلام را اعلان کرد، تا آن که فرمود: ای مردمان، من دو چیز سنگین قیمت و بهادار را نزد شما می گذارم. گفتند: ای رسول خدا؛ دو چیز گرانبها چه باشد؟ فرمود: کتاب خدا و عترت من که اهل خانه من می باشند. (فانه قد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کاصبعی هاتین وجمع بین سبابتیه ولا اقول کھاتین وجمع سبابتیه والوسطی ففضل هذه علی هذه)، [هرآینه،



لطیف آگاه به من خبر داد که این دو از هم جدا نمی شوند تا به حوض کوثر وارد شوند و مانند این دو انگشت من هستند و دو انگشت سبابه خود را نزدیک به هم کرد و یکی را بر دیگری برتری داد. [در این موقع عده ای از اصحاب با هم جمع شدند و گفتند: محمد می خواهد امامت را در خاندان خودش قرار دهد!] ۱۷.

### ناخوشی مخالفان و منافقان از آیه بلاغ و توطئه های آنان

در این جا با اندک ملاحظه، چند چیز روشن می شود: ۱- در ظاهر با احترام صحبت می کردند و در باطن، اسم مبارک او را با کوچکی می بردند. ۲- سؤال آنها هم - در متن خطبه - خالی از زندگی نبود، برای این که دو روز قبل پیامبر ﷺ همین دو چیز را فرموده بود و آنها حدس می زدند که همان است. ۳- باید صبر می کردند- تا طبق روال - خود شرح می داد و این خود دلیل بر نگرانی فوق العاده ای می باشد که از کلمه «دو چیز» داشتند و معلوم شد که نگرانی آنها بر حسب فکر نارسای خودشان بوده و مقصود پیامبر اکرم ﷺ هم همین مطلب بوده است. ۴- پیامبر اکرم ﷺ مکرر می فرماید: از طرف خداست. «و نبأنی اللطیف الخبیر» اینها در مقام اظهار نگرانی - در خلوت با خودیها - اجمالاً اسمی از خدا نمی برند و مثل این که (نعوذ بالله) پیامبر اکرم ﷺ را در این اخبار، متهم می دانند و اگر در این جهت، متهم بدانند؛ ملازم با کفر در همه موارد است. بارالها؛ از حب دنیا و ریاست پوشالی - که مانند: سلطنت شاه موشان بر موشان است - و از حسادت در مقابل حق به تو پناه می برم.

«بر اساس این فکر پلید، چهار نفر به مکه رفته و داخل کعبه شدند و عهد و پیمان بستند و به اصطلاح امروز، قطعنامه ای صادر کردند و نوشتند: اگر محمد مرد و یا کشته شد (مثل این که کشته شدن ایشان را پیش بینی می کردند و گویا همان خیال در دلشان بوده است)، نگذارند - تا آخر کار -، پیشوایی در خاندان او باشد. پس حق متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿أَمْ أَمْرًا أَمْراً فَإِنَّا مَبْرُومُونَ﴾ \* أم يحسبون أننا لانسمع سرهم ونجواهم بلى ورسلنا لديهم يكتسبون﴾، [بلکه - کافران - کاری استوار ساختند، پس همانا ما هم - برای کیفر آنها - کاری استوار می سازیم \* یا شاید می انگارند که ما - رازگویی - نهان آنها را نمی شنویم، در حالی که فرستادگان ما در پیش آنها بوده و یادداشت بر می دارند] ۱۸. پیامبر اکرم ﷺ از مکه به قصد مدینه خارج شد، تا به غدیر خم

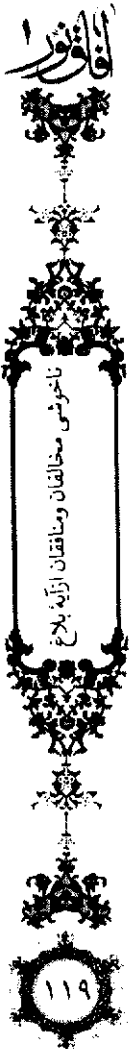


رسید و در آن جا آیه ﴿يا أيها الرسول (تا) يعصمك من الناس﴾ نازل گردید. پس از آن حضرت رسول ﷺ ایستاد و خلاصه آن که: سه بار فرمود: (الستم تعلمون انی اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی. قال: اللهم اشهد) فرمایش حضرت و جواب مردم، دو سه بار تکرار شد. پس از آن دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفته و بلند کرد، تا آن که سفیدی زیر بازوی هر دو پیدا شد و فرمود: (ألا من كنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واحب من احبه)، [بدانید؛ هرکس من مولای اویم، این علی مولای اوست. پروردگارا؛ یاری کن کسی را که یاری او کند و دشمنی کن با کسی که دشمنی او کند و رها کن کسی را که او را رها کند و دوست بدار کسی را که دوستدار او باشد] ۱۹.

مخفی نماند که گذشته از کلمه «مولی»، جمله های بعدی نیز دلالت بر ولایت دارد و این که هیچ اشتباه نمی کند و الا اگر اشتباه کرده و حق کسی را به اشتباه پایمال کند، دشمنی با چنین شخصی ممدوح است، چون دفاع از حق است و هم چنین از لحاظ امر به درستی او، زیرا چنین شخصی ادعای بی جا نمی کند و اگر او گفت: من از طرف خدا بر شما ولایت دارم، درست است. \*\*

از پایان حدیث معلوم می شود که به واسطه این جریان، فعالیت مخالفین شدیدتر شد، \*\*\* چون در آخر حدیث آمده:

«در پنهانی با هم گفتند: که محمد اگر به مدینه برسد، برای علی بیعت می گیرد و توطئه کردند که چهارده نفر در صدد کشتن رسول الله ﷺ برآیند؛ بدین گونه که در گردنه «هرشی» که بین جحفه و ابواء بود، هفت نفر در طرف راست و هفت نفر در طرف چپ گردنه در کمین ایشان نشستند تا شتر رسول خدا ﷺ را رم داده و پرت کنند. شب که شد؛ حضرت رسول ﷺ جلوتر از لشکر تشریف می برد و در پشت سرشان حذیفه بن الیمان بود و ظاهر این است که کس دیگری نبود. ایشان بالای شتر در حال ثعاس [چرت زدن] بودند. شتر ایشان که نزدیک گردنه رسید، جبرئیل به ایشان خبر داد: فلان و فلان در کمین شما نشسته اند. حضرت نگاهی به عقب فرمود و پرسید: پشت سرش کیست؟ حذیفه، خود را معرفی کرد. فرمود: آیا شنیدی آنچه را من شنیدم؟ عرض کردم: آری. فرمود: کتمان کن. پیامبر ﷺ که نزدیکتر رسید، همه آنان را به اسم صدا کرد و همه آنها فرار کردند» ۲۰. \*\*\*\*





که عمر و خالد و قنقذ با آتش آمدند، داستان فجیعی به بار آوردند که تا قیامت فراموش نخواهد شد، برای آن که) پس از آتش زدن در، خود عمر با غلاف شمشیر به خانم بزرگوار باردار، حمله کرد و وقتی که با امیرالمؤمنین علیه السلام دست به گریبان شدند و طناب به گردن ایشان می انداختند تا حضرت را برای بیعت زوری ببرند؛ قنقذ، حضرت زهرا علیها السلام را در میان تنگنای در و دیوار قرار داد و با تازیانه، ضربه ای به دست مبارک حضرت زد که (علی الظاهر) باعث شکسته شدن آن گردید و اثر آن تا موقع مرگ طول کشید. «، [بحار، ج ۴۳، ص ۱۹۷].

البته ضربه با تهِ شمشیر مهتر بود، چون به واسطه آن - پایه واسطه هر دو ضربه - جنین، سقط شده و موجب دو قتل گردید و پایه گذاری حکومت شوم خلفا با ریختن خون مقدس اولاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله انجام گرفت. قربان امیرالمؤمنین علیه السلام که با وجود این اهانتها و ظلمها، باز به خاطر حق تعالی با آنها مدارا کرد و حتی از فاطمه علیها السلام تقاضا کرد که شیخین را برای عیادت بپذیرد. «و سیعلم الذین ظلموا ائی منقلب ینقلبون».

### \* پنهان داشتن بیماری

این جریانات علنی، ظلم به فاطمه زهرا علیها السلام را کاملاً روشن می کند و بنابر رسم خود، تا پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نگرفته بود، خلافت را رسمی نمی دیدند، لذا به فعالیت و بجا نشان دادن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کمر بستند و عرض شد که با ریختن دو خون، این حکومت شوم پایه گذاری گودید و آن خانم بزرگوار - با حال بیماری - در صدد دفاع برآمد، تا آن که از پا درآمد و حدود چهل روز بستری بود و سفارش می فرمود که بیماریش آشکار نگردد.

دربارۀ علت این سفارش باید گفت: گویا از عیادت تمام افراد - از زن و مرد - رنج می برد. ممکن بود عدۀ زیادی به عنوان خرسندی و سرزنش کردن از ایشان دیدن کنند و باقی هم که ابراز دوستی نکرده بودند و در

۱. مانده ۶۷/۵.
۲. طه/۲۰/۶۳.
۳. النزاع والتخاصم، ص ۵۶.
۴. مانده ۴۱/۵.
۵. تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۲۳۱.
۶. بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۳، ح ۱۴.
۷. نجم/۵۳/۲۸.
۸. نحل/۱۶/۱۲۵.
۹. نام این کتاب «حدیث الولاية» است.
۱۰. عیقات الانوار، ج ۱، ص ۶۴ و ۶۵.
۱۱. الغدير، ج ۱، ص ۶۱-۱۴.
۱۲. همان کتاب، ص ۲۲۳-۲۱۴.
۱۳. حشر/۵۹/۱۸.
۱۴. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۴.
۱۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۱.
۱۶. روزهای تشریق: دهم، یازدهم و دوازدهم ذیحجه است که حاجیان در سرزمین منامی باشند.
۱۷. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۳.
۱۸. زخرف/۴۳/۷۹ و ۸۰.
۱۹. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.
۲۰. همان.

### \* دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام

وضع خانم بزرگوار در مقام دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام، از روایت سلیم بن قیس هلالی استفاده می شود. خلاصه قسمتی از آن این گونه است:  
«عمر قنقذ را مکرر به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و ایشان جواب نفی دادند، تا آن که عمر - در حال غضب - با خالد و قنقذ هیزم و آتش آماده کردند و به در خانه مولی آمدند. فاطمه علیها السلام با حال ضعف و سریسته، پشت در خانه نشسته بود (مثل این که خود را آماده دفاع کرده بود، زیرا در دفعات قبل، با قنقذ گفت و گوهایی شده است. این بار

حقیقت تمام مردم - مگر چند نفر -، حقوق حضرتش را پایمال کردند، بعضی با اقدام و بعضی با سکوت کردن و اگر درباره سکوت نسبت به غصب خلافت محذوری باشد، ولی راجع به کشتن جنین مقدس و اهانت واضح به آن حضرت و پایمال کردن حق شخصی مسلمش تصور محذور، خیلی دور از واقعیت می باشد. تعجب است که شاهد برای ایشان - از مردان -، جز امیرالمؤمنین علیه السلام کسی یافت نشد. همه در حقیقت ستمگر بودند و عبادت آنان جز معاینه نتیجه ستم خود، چیز دیگری نبود. خود امیرالمؤمنین علیه السلام پرستاری زهرا علیها السلام را به عهده داشت و اسماء بنت عمیس - که همسر حضرت جعفر و از زنان پاکدامن و شریف بود -، مولا را در امر پرستاری - مطابق آنچه نوشته اند -، کمک می کرد. با این همه کتمان، باز زنه‌ای مهاجر و انصار، دسته جمعی به زیارتش مشرف شدند و همین طور ام سلمه و نیز ابابکر و عمر، بنا بر خواهش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را زیارت کردند، ولی در تمام این جریانات و بعد از آن روزی که - ایشان - برای احقاق حق خود به مسجد تشریف بردند، دیگر نامی از فدک نبود.

### \*\*\* تسلی به حضرت زهرا علیها السلام \*\*\*

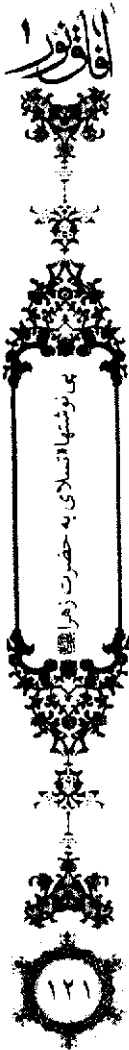
امیرالمؤمنین علیه السلام بنا بر آنچه از کتاب «احتجاج»، [احتجاج، ج ۱، ص ۱۴۴] استفاده می شود - دم بدم - منتظر بازگشت آنان بود، تا آسیب دیگری به ناموس الهی نزنند. حضرت زهرا علیها السلام پس از بازگشت از مسجد به خانه، فرمایشاتی دارد که مضمون بعضی از آنها بدین قرار است: «اولاً - شوهر و پسر عموی خود را به عنوان پسر ابی طالب خطاب می کند. شاید می خواهد بفرماید: ابوطالب کسی بود که از پدر من دفاع می کرد، چرا شما این ارث را نبردی و از من یادی نمی کنی. من بنا بر عادت خانوادگی، توقع یاری از تو دارم و تو بودی که این همه شمشیر در راه پیشرفت حق زدی؛ مگر مطلب من از آن حقوق جداست؟ تا آن که می گوید: «ویلائی فی کل شارق وغارب مات العمد ووهن العضد»،

آوای بر من در هر صبح و شام؛ استوانه و رهبر مُرد و یاران برجیده و از بین رفتند. در آخر کلام، رو به کمال مطلق و حق متعال کرده و شکایت و دادخواهی خود را به او اعلان کرده و می گوید: «خدایا؛ تو از همه نیرومندتری، شکایتم به بارگاه توست».

امیرالمؤمنین علیه السلام مطالبی را می فرماید که شاید خلاصه قسمتی از آن این باشد: «ای دختر بهترین خلق خدا و ای یادگار مقام شامخ نبوت؛ قدری آرام باش. وای بر تو نیست، وای بر دشمن توست. گویا مقصودش این است که من در ادای تکلیف خود - آنچه بر عهده داشتیم -، سستی نکرده‌ام و شاید مقصود این است: من که امام هستم، مامور به صبر می باشم و این گرفتاریهای دنیا (حتی بدترین صحنه‌های آن که آسیب دیدن از ستم، پایمال کردن و خوردن باشد)، در مقابل آن نعمتهایی که حق متعال برای شما آماده کرده، چیزی نیست و اضافه می کند: «در همه حال، حق متعال را کافی بدان و متوجه باش که او هر گرفتاری، ناراحتی و سختی را کفایت خواهد فرمود».

بعد از این فرمایش، حضرت فاطمه علیها السلام گفت: «حسبی الله» و بنا بر این نقل، حتی بعد از بردن نام خدا، کلمه کفی را نفرمود و بعد از آن نیز، اسمی از این غصب فجیع نبرد و در موقع بیماری و بستری بودن - همان گونه که گفته شد -، معمولاً اطراف بالین مبارکش خلوت بود و خود به این خلوتی، مانوس بود و می گویند:

«هیچ لبخندی بر لبان مبارکش ظاهر نشد، مگر در یکی از همین روزها [روزهای شهادت بی بی فاطمه زهرا علیها السلام] که به اسماء گفت: من از این که حجم بدن - پس از مردن - در زیر روپوش پیدا است، خوشم نمی آید، خصوصاً بالاغری محسوسی که فعلاً دچار شده‌ام (شاید مقصود این باشد که دشمنان از این که تا این حد به مقصودشان رسیده‌اند، خرسند می شوند). اسماء تختی را فراهم کرد و صورت تابوت را برای آن حضرت مجسم فرمود و تا آخر عمر، فقط در این هنگام بود که آن بانوی گرامی خنده‌ای





فرموده، [بحار، ج ۴۳ ص ۱۸۹، ح ۱۹].

در کتاب «بحار» به وسیله شیعه و سنی، از سلمی - همسر ابی رافع - نقل کرده:

«حال حضرت زهرا علیها السلام در یکی از روزهای بستری بودن، مقداری بهتر بود و بدین مناسبت حضرت علی علیه السلام بیرون تشریف برده بود. ایشان فرمود: برای من آبی بیاور که خود را شست و شو دهم. آب را آماده کردم، ایشان ایستاد و خود را پاکیزه شست، لباس تازه پوشید و فرمود: بالین من را در وسط خانه بیفکن. ایشان تشریف آورد و رو به قبله خوابید و فرمود: من وفات خواهم کرد من خودم را کاملاً شستم، دیگر کسی بدن من را مکشوف نسازد»، [بحار، ج ۴۳، ص ۱۸۷، ح ۱۸].

ظاهراً مقصود این است که از آثار زخم و خون کاملاً پاک شده است و جز غسل شرعی چیز دیگری لازم نیست و بنابراین، اشکال صاحب کتاب «بحار الانوار» که این خبر نقل شده توسط دو فرقه شیعه و سنی را مخالف ضرورت مذهب دانسته و گفته: «غسل باید پس از فوت باشد»، [بحار، ج ۴۳، ص ۱۸۸]؛ اصلاً وارد نیست، چون شستوویی که در خبر آمده بود، بر بی نیازی از غسل بعد از فوت دلالت ندارد.

### \*\*\*\* مکاشفه هنگام وفات

در باره چگونگی وفات حضرت زهرا علیها السلام روایتی وجود دارد که براساس آن، وفات ایشان ما بین نماز مغرب و عشا بوده است که در موقع احتضار، نظر تندی کرده و فرمود:

«السلام علی جبرئیل، السلام علی رسول الله، اللهم مع رسولک، اللهم فی رضوانک و جوارک و دارک دار السلام. ثم قالت: اترون ما اری؟ فقیل له ماترین؟ قالت: هذه مواکب اهل السماوات وهذا جبرئیل وهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و یقول: یا بنیة اقدمی فما امامک خیر لک»، [سلام برجبرئیل، سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، خدایا؛ یا رسولت، با خشنودیت، در کنارت و در منزلت که منزل سلامتی است. سپس فرمود: آیا آنچه من می بینم، شما هم می بینید؟ به او گفته شد: چه می بینی؟ فرمود: این گروههای آسمانی اند و این جبرئیل و این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می فرماید: ای دخترم؛ بیا که بجز خوبی برایت نیست]، [بحار، ج ۴۳، ص ۲۰۰، ح ۲۰].

در کتاب «بحار الانوار»، [بحار، ج ۴۳، ص ۲۰۹ - ۲۰۷] به وسیله روایت طبری مکاشفه در حال احتضار آن حضرت را جور دیگری که منافاتی با آنچه گذشت ندارد، نقل می کند. «والسلام علیها یوم ولدت و یوم عاشت و یوم ماتت و یوم تبعث».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی